

روای حاکمیت مذهبی ایران برای ورود به زمین بازی بزرگان

جواد قاسم آبادی

چهل و یکسال از انقلاب بهمن ماه می گذرد. حاکمیت مذهبی ایران برغم همه ادعاهای استکبار ستیز، از پایان جنگ با عراق، بی وقفه در استحکام حاکمیت سرمایه و احیای دوران طلایی سرمایه داری وابسته شاهنشاهی تلاش کرده است.

یکی از موانع کلان در احیای سرمایه داری وابسته، نظام پولی-مالی منتج از انقلاب و سالهای آغاز مصادره قدرت بوسیله حاکمیت مذهبی ایران است. در طول این سالها تمامی نهادهای امپریالیستی از قبیل بانک جهانی پول و سازمان تجارت جهانی و صندوق بین المللی پول و دیگر نهادهای امپریالیستی خواهان حذف سوبسیدها و بقولی عادی شدن اوضاع اقتصادی و سیاسی ایران بوده اند و هستند.

حاکمیت مذهبی ایران نیز برغم اشعار و شعارهای گوشخراش برای حفظ نیروهای خود و جذب حمایت فرودستان مسلمان دیگر کشورهای جهان، در داخل کشور دست چپاول نهادهای سرمایه داری را بازگذاشته است. عدم اجرای قانون باعث شده است تا سرمایه های «اسلامی» بنیادها و سپاه در سراسر ایران جولان دهند و با حمایت نیروهای سرکوب، آنچنان تسمه از گرده فاقدان سرمایه بکشد که اوضاع ناهنجار اقتصادی کنونی را ببار آورد و حتی بضرع اخراج و دستگیری و شکنجه و گلوله و اعدام، حاکمیت اسلامی مدعی نمایندگی مستضعفان، از فقر اکثریت و رفاه اقلیتی ناچیز، با گلوله پاسداری کند. امروز بچشم می بینم که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دیگر فقط پاسدار سرمایه در ایران نیست بلکه خود به کلان سرمایه دار تبدیل شده است!

سرمایه های مالی و نظامی در ایران آنچنان در یکدیگر ادغام شده اند که تفکیک آنها از یکدیگر ناممکن است. تولید در ایران روز به روز در حال کاهش است و واردات نیازهای اولیه همچنان رو به فزونی است. اگر چه تحریم ها این روند وابستگی مالی و اقتصادی به کشورهای امپریالیستی را بالاجبار کاهش داده است ولی با رفع تحریم ها که با خوشترقی های حاکمیت اسلامی در مقابل امپریالیسم جهانی در چشم انداز است، سرعت بیشتری خواهد یافت چه سرمایه داری ایران بدنبال سود بدون زحمت و بدون ریسک است و برای کسب چنین سودی چه بهتر از فروش نفت و گاز و دیگر منابع ملی و خرید مایحتاج از چین و ماچین

های امپریالیستی؟

اما آنچه باعث درد دل و نوشتن این دردنامه شده است، تهاجم ناگهانی و بدون اعلام قبلی سران حاکمیت به مردم در بدترین شرایط زیست است. مردمی که در اثر تحریم ها سنگ به شکم‌های خود می بندند، ناگهان در روزی «سعید» باخبر افزایش سه صد درصدی قیمت سوخت روبرو می شوند!

توده‌های مردم که چهل و یک سال جنگ و گریز با حاکمیت اپارتاید جنسی در ایران را تجربه کرده‌اند، بخوبی می دانند که افزایش قیمت هر کالای اساسی بر قیمت دیگر کالاها اثر افزایشده دارد و از عواقب این تصمیم ناگهانی خیلی خوب باخبرند. این آگاهی به توطیه سران سه قوه و عواقب آن، چنان روان گرسنگان را می‌آزارد که به خیابان‌ها می آیند و تمامی مظاهر این حکومت آزار و تبعیض ضدانسانی را به آتش می کشند.

کارشناسان سرمایه که بخوبی از خشم مردم در حذف سوبسیدها باخبرند، با آمادگی کامل و با گلوله از معترضین استقبال می کنند. این همه نشان می دهد که این لحظه بدقت از طرف سران رژیم انتخاب شده است. انتخاب این لحظه از یک سو به مانورهای نظامی- انتظامی هفته‌های گذشته در داخل کشور و آمادگی نظامی کسب شده و از یک سو رفتاری‌های کشورهای امپریالیستی از جمله چین در هنگ کنگ و بریتانیا در خروج بریتانیا از اروپا و استیضاح رییس جمهور آمریکا و برهم خوردن نظم کشورهای آمریکای جنوبی و به خیابان آمدن مردم در کشورهای همسایه مربوط می شود.

بواقع در چنین شرایطی ست که دولت‌های امپریالیستی از برداشتن سوبسیدها حمایت می کنند و مردم دنیا در مورد کشتار مردم بیگناه و معترض به تهاجم ناگهانی رژیم، عکس‌العمل درخور نمی توانند نشان دهند. آنچه در ده روز گذشته بر بیش از ۲۰ میلیون خانوار زیر خط فقر گذشت، حاکی از آن است که سران حاکمیت از این جنگ ناگهانی، که خود تاریخ آنرا رقم زدند، پیروز بیرون آمده اند. پیروزی به قیمت بر زمین ریختن خون صدها بیگناه!

و اما این آغاز ماجراست. آغاز ماجرای که خود آغاز کرده اند. آغاز آگاهی توده‌های مردم به سبعیت و عزم جزم حاکمیت در دفاع از ربا و ترویج ربا. کم نبودند کسانی که گول شعارهای دهن پرکن حاکمیت در مبارزه با استکبار را می خوردند و کم نبودند کسانی که از سیاست‌های میانه بازانه حاکمیت در برخورد با مفساد، جوانه های امید در دلشان سبز شده بود، این فریب خوردگان که برای حفظ اسلام و ایران به جنگ حتی با الدواعش می رفتند، به آنی فهمیدند که شعارهای حاکمیت دروغی بیش نیستند و حاکمیت ایران هیچ سرسازشی با

مردم ایران ندارد و هر آنکس که با حاکمیت مذهبی ایران نباشد، محارب است و خورش حلال!

اما چه عاملی باعث شده است که حکومت مذهبی ایران اینچنین شداد و غلاظ به دفاع از دولت ۱۲م و سرکوب بیرحمانه مردم معترض بپردازد؟ به باور من مشکل اصلی امروز حاکمیت مذهبی ایران، درونی و در بالای جامعه است. قرن هاست که اسلام ربح و ربا را حرام اعلام کرده و حتی برخی از سران و نظریه پردازان اسلامی ربا را حرام اندر حرام می دانند. بعبارتی حرامی که هرگز و در هیچ شرایطی، حلال نخواهد شد! حاکمیت مذهبی ایران در این لحظه تصمیم خود را گرفت که این تضاد تاریخی را حل کند و با جراحی به قیمت خون مردم گرسنه، تقدس سرمایه را برای همیشه تثبیت کند و آب پاکی بر توهمات توده ها در ضد استکبار بودن خود ریزد.

حل این تضاد باعث می شود که حاکمیت مذهبی ایران یک به یک دست از ادعاهای دوران انقلاب بکشد تا همانطور که «دنیای آزاد» (بخوانید امپریالیسم جهانی) می خواهد، تبدیل به یک دولت عادی شود. دولت عادی که قوانین پولی و مالی و تجاری امپریالیستی را هم به رسمیت شناسد و هم به این قوانین گردن نهد و در مقابل این حاکمیت «الهی» از طرف امپریالیسم برسمیت شناخته شود!

تحقق این رویا اگرچه ناممکن نیست اما مشکلات عدیده ای در مقابل حاکمیت مذهبی ایران قرار می دهد. اهم این مشکلات تعیین تکلیف مالکیت اموال عمومی ست. روند غالب دولت های ایران سربازدن از فهم مالکیت عمومی و بعبارتی ملی و کوشش در احیای مالکیت خصوصی و حتی فروش اموال عمومی (بیت المال) به نورچشمی ها به بهای نازل بوده است. با حذف سوبسیدها و کسب حمایت سرمایه های جهانی بی تردید این روند در ایران سرعت خواهد گرفت و تقسیم ثروت در سراسر ایران از این هم نا عادلانه تر خواهد شد.

تقسیم نا عادلانه ثروت گسترده تر و سراسری خواهد شد و جمعیت کثیر حاشیه شهرهای بزرگ به شرایط زیست حومه های سایو پولوی دهه ۶۰ میلادی در برزیل دچار خواهند شد. تهران بزرگ روز به روز بزرگتر و حومه های کلانشهرها بویژه تهران، روز به روز پرجمعیت تر و فقیرتر خواهند شد.

بواقع اگر حاکمیت مذهبی ایران در میان مدت نتواند این روند گسترش و تعمیق فقر و فلاکت را دگرگون کند، موج انسانی عظیمی از جنوب شهر تهران بحرکت درخواهد آمد و تا سینه کش البرز بالا خواهد رفت و در بازگشت خود، همچون سونامی، هر چه هست را با خود به پایین خواهد کشید.

حاکمیت مذهبی ایران با تهاجم ناگهانی به سوبسید سوخت و کشتار کور

معترضان، به مردم سراسر ایران نشان داد که پس از چهار دهه، کماکان هیچ درسی از کشتار جمعی زندانیان سیاسی و عقیدتی در تابستان ۱۳۶۷ نگرفته است و برای حفظ حاکمیت خود از هیچ جنایتی فروگذار نخواهد کرد.

مردم بی‌دفاع که عزیزان خود را در طول این ۴۱ سال از دست داده‌اند، با آگاهی روزافزون از عدم تغییر جوهر حاکمیت مذهبی ایران و سببیت ناشی از لزوم حفظ حاکمیت به هر شکل، در آینده حساب شده تر، متشکل تر، بی‌سروصدا تر و هدفمندتر به میدان خواهند آمد و مردم کلانشهر تهران در یک تهاجم آرام از جنوبی ترین منطقه تهران، نیروهای نظامی و انتظامی را نخست وادار به عقب‌نشینی به ارتفاعات البرز و سپس خلع سلاح خواهند کرد.

این روند در صورت عقب‌نشینی حاکمیت ناگزیر نیست اما در صورتی که عقب‌نشینی حاکمیت بغوریت صورت نگیرد، مسولیت آینده سیاه و خون‌هایی که بر زمین ریخته خواهد شد، خانه‌هایی که بی‌سرپرست خواهند شد و معلولینی که از کار و زندگی طبیعی تمام عمر بازخواهند ماند، بر عهده چه کسی بجز سران حاکمیت مذهبی ایران خواهد بود؟

جواد قاسم آبادی

آبان‌ماه ۱۳۹۸، در تبعید

ghassemabadi@yahoo.fr

مسئولیت ما و این همه خبر!

حماد شیبانی

این روزها همزمان با اعتراضات گسترده مردم، فیلمهای متعددی در رابطه با آتش زدن و تخریب مراکز مختلف حکومتی و بانکها، پمپ بنزینها، فروشگاهها و حتی خودروهای شخصی مردم عادی، در سطح وسیعی منتشر شده است.



تاکنون هیچ گروه یا شخصی از میان شرکت کنندگان در درگیریهای اخیر ایران مسئولیت این وقایع را برعهده نگرفته است. تنها در یک مورد آنهم به دلیل حضور دزدان نبروهای امنیتی در پوشش اورژانس و با استفاده از یک یا چند آمبولانس برای دستگیر کردن معترضین بویژه زخمیها از سوی مردم شناسائی شده و به آتش کشیده شده است.

برعکس در مواردی دیده و گزارش شده که گروههایی پرشمار از عناصر کاملاً مجهز به وسایل تخریب با صورتهای پوشیده و لباسهای متحدالشکل و رزمی با اتومبیل یا سوار بر موتورهای همشکل، ناگهان در یک محل ظاهر می شوند و بصورت کماندوئی "عملیات تخریبی" انجام می دهند و ناپدید می شوند. رژیم و باندهای رسمی و غیررسمی آن (بسیج و پاسداران) و سازمانهای امنیتی دولتی در ایجاد اقدامات تشنج آفرین حتی در ایجاد آشوبهای خیابانی و نفوذ در تظاهرات اعتراضی مردم و شورشهای برحق آنان، ید طولائی دارد. دستگاه سرکوب در جلوگیری از تعمیق جنبشهای مدنی و مطالباتی و صنفی جامعه و راندن موج ستمدیدگان بسوی اقدامات کور به منظور تسهیل سرکوب و توجیه سیاستهای قهرآمیز خود مهارت دارد. دستگیریهای خشونتبار و اعدامهای گروهی (در چارچوب شوک درمانی و استفاده از تجربه مشترک هم جناحهای حکومتی، درج مطالب فرمایشی و تحریفی در رسانه های زرد داخلی و خارجی مشاطه گر) از مهارتهای دیگر این حکومت است.

امروزه خیابانهای شهرهای ایران آبدستن خیزشها و اعتراضهای جدید است. انبوه میلیونی شهروندان اعم از کارگران، زنان، جوانان، خیل عظیم بیکاران، بازنشستگان، کشاورزان، دانشجویان، معلمان و استادان، نویسندگان، هنرمندان و روزنامه نگاران، و سایر گروههای اجتماعی به شمول ملیتهای مختلف و باورمندان به مذاهب و اندیشه های غیرحکومتی، از زندگی تحت سلطه این حاکمیت به تنگ آمده اند. مردم ایران همچنان در مقابل چرخه خشونت حکومتی مقاومت می کنند و شرایط سریعتر از گذشته به موقعیت انقلاب ناگزیر نزدیک می شود.

حکومت نیز غرق در فساد و ناکارائی، ناتوان از ادامہ اقتدار جهنمی

[illegible][illegible]

(!) .
 .
 .
 .
 .
 .

پایان نقل قول. انشای این چند پاراگراف و کلماتی که در تدوین این ادعای نامه بکار برده شده است را لطفاً به دقت بخوانید. راستگی است. مخاطب نهائی این نوشته کی و کجاست؟!

خطر بسیار جدی است. رژیم در تدارک کشتار گستردۀ جدیدی بویژه در حق دستگیرشدگان است. عاملان و آمران سرکوب و کشتار مردم که از هیبت امواج کوبندۀ اعتراضات مردمی سرگیجه گرفته اند در نهایت دستپاچی از خیزش کنونی به عنوان "جنگ بزرگ جهانی" یاد می کنند و آنرا به خارج از کشور، طرفداران نظام پیشین یا مجاهدین و "فروغ جاویدان"2 نسبت داده و خشونت جهنمی خود را تحت عنوان "مرصاد 2" به رخ معترضان می کشند.

مردم و نیروهای آزادیخواه و نیز افکار عمومی بین المللی فراموش نکرده اند که در حکومت فعلی ایران، با دست زدن به کشتارها و اقدامات فاشیستی و سرکوبگرانه، از همان نخستین ماههای به قدرت رسیدنش چه آشوبهایی را در مناطق مختلف کشور که نوع دیگری از زندگی و حکومت را می خواستند برپا کرد. داستان توطئه ها علیه شوراهای مردمی در سنندج کردستان و گنبد ترکمن صحرا، وتبریز آذربایجان، محمر خوزستان و... فراموش نمی کنند. مردم نمونه هولناک پوشیده نگه داشته شد قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 را فراموش نکرده اند و این را هم که چگونه از طریق قطع کامل ملاقات زندانیان با خارج از زندان و قرار دادن مردم ایران در بیخبری از فرزندان خود، طی نزدیک به سه ماه هزاران تن از شریف ترین فرزندان سرزمین ما را به جوخ اعدام سپرد.

کیست که فراموش کند، در سال 88 چه بر سر مردم آمد. جرم میلیونها معترضی که در مسالمت جویانه ترین شکل ممکن، مطالبه آرای دزدیده شد خود در انتخابات کذائی آن سال را در خیابانها فریاد می زدند و سرکوب شدند، چه بود.

شواهدی بسیار از موارد تاریخی دست داشتن حکومت در ایجاد آشوب و

نسبت دادن آن به مردم وجود دارد. اکنون این راز توسط برخی از ارگانهای دولتی و در جریان تصفیه حسابهای جناحی خود برملا شده است. (*) این رازها همچنین براساس اعترافات برخی از دست اندرکاران سابق که یا خود حکومت را ترک کرده اند و یا به دلایل مختلف از حاکمیت به بیرون پرتاب شده اند، روشن شده است، شهادتهایی که در دفاتر نهادهای مختلف حقوق بشری و دادگاههای رسیدگی به اعمال جمهوری اسلامی ثبت شده است.

اما اگر مثلاً فرض کنیم شخصی عصبانی یا کسی از بین مردم از این نوع اعمال خودجوش انگیزه می گیرد، فکر می کنم که سؤال از این طریق و توجیه اخلاقی برای فقدان "شواهد" عینی، و بخصوص وقتی که قاتلان مردم در مقام قوّه قضائیه دست اندر کار بازتولید مدارکی برای توجیه جنایات خود هستند، (هیجانی شدن) و دامن زدن به (فیک نیوز)، نه فقط به نفع جنبش نیست، بلکه سخت علیه آن است. مسئولیت اداره کنندگان یک نشریه اپوزیسیون وقتی گزارش وقایع را می خوانند و تحلیل ارائه می دهند و بر اساس این "گزارشات" و "شاهدعینی"ها و "شهروند خبرنگار"ها و "ارتباط ویژه"ها، رهنمود می دهند کجا رفته است.

درست است که ما تبعیدیان و مهاجران، به خاطر آنچه در خانه اتفاق می افتد حالتی نگران و عصبی داریم، اما، تجربه و دانشمان کجاست؟

من که این کلمات را می نویسم □□ می گویم بله، انبوه مردم ما، "کسانی که سفره های خالی خود را در خیابانهای کرج، مریوان، تهران، شیراز، آذربایجان، لرستان، کردستان و خوزستان به عنوان یک اقدام اعتراضی پهن می کنند، چندین دهه است که می دانند و هر روز با گوشت و پوست خود لمس می کنند که چگونه رژیم اقتدارگرای اسلامی نمایند □ منافع تعداد محدودی از باندهای غارتگر جامعه است. آنها شنیده اند و درک می کنند که بیش از هفتاد درصد از سپرده های بانکی متعلق به تنها یک درصد از جامعه است، گردش نقدینه و پول انحصاراً در اختیار بخش ناچیزی از افراد جامعه قرار دارد. شرکتهای مضاربه ای و رباخواری اسلامی، خانه خرابشان کرده و به ورطه "مال باختگی" پرتابشان کرده است. آنها می دانند که این همه معنای ساده ای دارد. وحشیگری کامل و خشونت سازمان یافت □ حکومت اسلامی مدافع سرمایه داری.

امروز همه به این نتیجه رسیده اند که برای رهایی از این بردگی، باید این نظام ناپدید شود. البته مردم ستم دیده اما آگاه، وقتی

مطالب حقوق خود می کنند و برای باز پس گرفتنش بپا می خیزند عزم آن دارند که رژیم را سرنگون کنند. چهل سال است در برابر سرکوب، هم التماس می کنند و هم مقاومت. اما نه التماسشان بجائی می رسد و نه مقاومتشان با دستهای خالی ثمری می دهد. پس حتی اگر مردم روزی - که بدلیل رفتار این رژیم - دیر نیست، خود را سازماندهی کنند و به دفاع مسلحانه برخیزند، بدون شک حق دارند که بخواهند دستگاه سرکوب را درهم بشکنند.

حکومت اسلامی ایران، هم در بازار کار و هم در بازارهای مالی و اینروزها بیش از پیش در خیابانهای زندان بزرگی بنام ایران، مردمان را بگونه ای وحشیانه اسیر تحریم خارجی از یکسو و از دیگرسو زیر سرنیزه و سلط نظامی که بنام دولت، قانون جنگل جاری کرده و بشکل انحصاری، قوا قهریه را قبضه کرده است قرار دارد. مردم این کشور غارت شده که زنجیر ارتجاع، استعمار و استبداد و استثمار، بر دست و پایش بسته شده است، حق رهایی دارند و تحقق این حق جز با برهم زدن این معادل ناعادلانه به دست نخواهد آمد.

بله، این یک جنگ طبقاتی است. انقلاب است

و "وای برملت که انقلابی را شروع کند و آنرا به پایان نرساند".

(*)

مهدی محمودیان، روزنامه نگار در تویتر خود به نقل از یک شاهد عینی نوشت: "یک نفر باصورت پوشیده جسمی آتش را به داخل داروخانه ای واقع در شهر قدس می اندازد، مردم او را گرفته و داخل یک بنگاه املاک می برند. او یکی از اعضای ارشد یکی از نهادهای شبه نظامی محله بوده است. امروز او آزاد است و تقریباً همه کسانی که در آن بنگاه او رادیده و شناخته اند از دسترس خارج اند."

[mehdi mahmoudian](#)

[MahmoudianMe✓](#)

یک نفر باصورت پوشیده جسمی آتش را به داخل داروخانه ای واقع در شهر قدس می اندازد، مردم او را گرفته و داخل یک بنگاه املاک می برند.

او یکی از اعضای ارشد یکی از نهادهای شبه نظامی محله بوده است.
امروز او آزاد است و تقریباً همه کسانی که در آن بنگاه او رادیده و
شناخته‌اند از دسترس خارج‌اند

[۷'۸۱۴](#)

[۱۱:۴۵ - ۵ آذر ۱۳۹۸](#)

آماج و هدف. دوگانگی ذاتی مبارز سیاسی

رامین کامران

۲۸ ژوئیه ۲۰۱۹

سخنرانی در گردهمایی جبهه جمهوری دوم، ۱۶ نوامبر ۲۰۱۹ در
پاریس

نقطه شروع مطلبی که می‌خواهم مطرح کنم، سخنی کوتاه از مصدق است که گذرا نقل شده و معمولاً توجه چندانی جلب نمیکند. در کشاکش مبارزات اول دهه چهل شمسی که جبهه ملی، با وجود هزار مشکل، میکوشید تا به صحن سیاست بازگردد و عملاً هم از سوی همه، نه فقط صاحب اعتبار که تنها جایگزین پذیرفتنی برای دولتهای دست‌نشانده آمریکا، به حساب می‌آمد، مکاتبات با مصدق در جریان بود و در یکی از آنها مصدق خطاب به رهبران جبهه ملی دوم، میگوید که در آن زمان ما شعار ملی شدن نفت را در میان نهادیم، شما باید به فکر یافتن شعاری از همین دست باشید.



وقتی اول بار به این مطلب برخوردم، مایه تعجبم شد. چرا مصدق وجود چنین شعاری را لازم شمرده؟ مگر همان خواستاری اجرای قانون اساسی که جبهه ملی همیشه طالب آن بود کافی نبود؟ به هر صورت چه چیزی اساسی تر از خواستاری برقراری دموکراسی و آزادیهای سیاسی؟ میدانیم که جبهه ملی در نهایت از این حد فراتر نرفت و نتوانست در برابر برنامه اصلاحات اجتماعی شاه و انقلاب سفیدش، حرفی بیش از «اصلاحات آری، دیکتاتوری، نه!» در میان بیاورد و به هر صورت از میدان بیرون رانده شد و به دلایل مختلف که فقط مربوط به ناتوانی خودش نبود، نتوانست - چنانکه امید میرفت - عرض اندامی بکند.

مطالبی که میخوام امروز به شما عرضه بکنم، در حقیقت کوششی است در کاویدن آن اشارت مصدق. دیدن اینکه معنایش چه بود، در آن زمان چرا به کار بسته نشد و در دور ما، چگونه میتوان به کارش بست. تصور میکنم این کار، در درجه اول، مستلزم انداختن نگاهی به نفس مبارز سیاسی است.

مبارزه ای دو وجهه

مبارز سیاسی دو وجه مثبت و منفی دارد که لازم و ملزوم هم است. ما معمولاً به وجه مثبت کار بیشتر توجه میکنیم: به آنچه که هدف میشریم، میخواهیم به دست بیاوریم، به آنچه که میخواهیم بسازیم. منطقی هم هست که چنین باشد، هدف غایی، همین بنا کردن چیزی، ایجاد وضعیتی است که مطلوب ماست و حاضریم در راهش کوشش و حتی فداکاری کنیم. صرف تخریب که نمیتواند هدف غایی سیاست باشد.

وجه دوم کار که منفی است، از بابت منطقی در ردیف دوم قرار میگیرد ولی از بابت زمانی مقدم است، کمتر مورد توجه ما واقع میشود. این یکی متوجه به حذف موانعی است که میخواهیم از سر راه برداریم، به عبارتی تخریبی است. کاربرد کلمه «هدف» که گاه در مورد این موانع هم انجام میپذیرد، موجد نوعی ابهام میگردد. تصور میکنم که در این مورد بهتر است از کلمه «آماج» استفاده کنیم که معنای محدود و دقیقی دارد. آماج صرفاً به هدفی اطلاق میشود که ضربه متوجه آن میگردد. به تصور من بهتر است که «هدف» را نگه داریم برای آنچه که میخواهیم بسازیم و از «آماج» برای آنچه که میخواهیم تخریب کنیم، استفاده نماییم.

موضوع اصلی سخنرانی من، پرداختن به اهمیت همین آماج است.

معین کردن آماج حمله، هم در تعریف استراتژی و هم تاکتیک ما، نقش تعیین کننده دارد. اگر فقط هدف را مد نظر داشته باشیم، در طرح استراتژی و بخصوص تاکتیک درست، در میمانیم. میتوان در انتخاب هدف نهایی که فرضاً میتواند، بازگشت آزادی یا برقراری دموکراسی باشد، به استفاده از مفاهیم کلی اکتفا کرد. ولی در تعریف موانع و بخصوص در آماج قرار دادن آنها، نمیتوان در این سطح ماند، آماج باید ملموس و در دسترس، یا به عبارت دقیقتر، در معرض ضربات مستقیم ما باشد. آماج، جایی بین ما و هدفمان قرار دارد و باید از میان برداشته شود. روشن است که اگر مانعی نباشد، مبارزه ای نیست. مبارزه - نه کوشش - در درجه اول محتاج آماج است.

نکته در این است که هر مانعی را هم نمیتوان آماج شمرد و کوشش در راه هر تغییری را مبارزه خواند. یکی دو مثال عرضه تان میکنم تا مقصودم روشن شود.

مثلاً ما گاه از مبارز این و آن شخص با بیماری، مثلاً سرطان، سخن میگوییم. مقصود معمولاً این است که وی در پیگیری مداوا کوتاهی نکرده و بخصوص اینکه روحیه خود را از دست نداده و با اطلاع از بیماری سهمگینی که بدان گرفتار شده، خود را نباخته است. ولی آیا میتوان گفت که تومور سرطانی هم صاحب اراده است و میکوشد، به معنای انسانی کوشیدن که تعیین آزادانه هدف و سعی در راه رسیدن بدان است، بر بیمار غالب بیاید؟ تصور نمیکنم.

برویم سراغ مثالی دیگر. ما فرضاً از مبارزه با بیسوادی صحبت میکنیم، عبارت بسیار رایج است. در اینجا ما از یک وضعیت اجتماعی صحبت میکنیم که مطلوبش نمیشماریم و قصد تغییر آنرا داریم. چنین وضعیتی برآمده از کنشهای بیشمار است که الزاماً معطوف به ترویج بیسوادی نبوده. ولی ما باز هم از مبارزه صحبت میکنیم، بدون اینکه بتوانیم پیدایش وضعیت موجود را به مرجع و اراده معینی نسبت بدهیم.

مبارزه با موانع طبیعی معنی ندارد و مبارزه با آن پدیده های اجتماعی که برآیند اعمال متنوع و پیگیر اهداف غیرمشابه است، فقط در صورتی معنی پیدا میکند که بتوانیم مدافعانی صاحب اراده و قدرت برای آنها پیدا کنیم تا آماج حمل ما شوند. مبارز سیاسی بدون «حریف» ممکن نیست، اوست که میتواند آماج مبارزه قرار بگیرد. مسئله به اندازه ای مهم و لازم است که برخی، در جایی که نمیتوان اراده واحدی هم پیدا کرد و در برابرش موضع گرفت، آنرا از پیش خود

اختراع میکنند تا مبارزه شان معنایی پیدا کند. مبارز سیاسی بر سر قدرت است، به وسیله قدرت. ولی نه با هر قدرتی، با قدرتی که اراده ای پشتش باشد. مبارزه معطوف است به شکست دادن این اراده.

نمونه ها

حال ببینیم که این ترتیب تقدم بین آماج و هدف، چگونه در تاریخ معاصر ما عمل کرده، چند مورد مثال بیاوریم که برای همه آشناست. ولی قبل از پرداختن به آنها، یادآوری بکنم که روایت تاریخی معمولاً هدف را در مرکز توجه قرار میدهد و گاه چنان سامان میگیرد که که گویی این هدف از اول روشن و معین بوده و همه بازیگران صحنه با آگاهی کامل در جهت تحقق آن و یا خلاف این جهت عمل کرده اند. نباید از یاد برد که آنچه وقایع تاریخی مینامیم، تفاوتی با همین وقایعی که در حیات روزمره شاهدشان هستیم، ندارد و آنچه هم که تاریخ مینامند، به همین اندازه در هم و بر هم است که وقایعی که در اطراف ما میگذرد. روایتهای تاریخی که از دل هرج و مرج، گفتاری منظم بیرون میکشد، معمولاً آماج را نیز تحت الشعاع هدف قرار میدهد. کار از بابت منطقی پذیرفته است، چون اصل، هدف است و هر چه انجام شده، در راه رسیدن به آن انجام گرفته است، نقطه نهایی پرسپکتیو برای نظم بخشیدن به گفتار، آنجاست. ولی از یک جهت قابل ایراد است: اینکه اهمیتی را که آماج در هر قدم از واقعه داشته و اینرا که بسا اوقات، بسیار بیشتر از هدف غایی، مورد توجه مردم بوده و به حرکتشان واداشته، از قلم میاندازد. همانطور که بازیگران کوچک، به رغم اهمیت موضعی شان، در سایه بازیگران بزرگ قرار میگیرند، آماج هم تحت الشعاع هدف واقع میشود.

از انقلاب مشروطیت شروع میکنم.

اول نکته ای که در مورد انقلاب مشروطیت باید در نظر داشت، این است که هدفش، هدف نهاییش، چنانکه در کتب تاریخ برای ما نقل شده است، از ابتدا معلوم و روشن نبود. اول خواست عدالتخانه در میان آمد، سپس تأسیس مجلس و در نهایت، مشروطیت. سیر انقلاب، هم سیر تعیین هدف نهایی بود و هم تعیین معنای کلمه مشروطیت که برای نامیدن آن به کار گرفته شد. انگیز حرکت، خواستاری عدالت بود. کار از عدالت روزمره و رفتار حاکم وقت شروع شد، همان داستان چوب خوردن سید قندی، سپس، به صورتی بسیار منطقی، از مصداق عینی و ملموس عدالتی که پذیرفته نبود، رفت تا تعریف دوباره و نوین عدالت که مستلزم تعریف دوباره عدالت سیاسی بود و تغییر نظام کشورداری را از

استبداد سنتی به حکومت پارلمانی لازم می‌آورد. این شکل جدید حکومت بود که مشروطیت نام گرفت. مورخان، چنانکه معمول است، دست‌آورد نهایی را هدف انقلاب شمردند و همین باعث شد تا برخی تصور کنند که همین هدف، از ابتدا و به صورتی که در نهایت تعریف شده، هدف انقلابیان بوده است.

در آن واقعه، نهادهای مسئول اجرای عدالت، آماج فشار سیاسی انقلابیان بود. از حاکم تهران شروع شد و به پادشاه وقت رسید. اینرا اضافه بکنم که پادشاه تنها نهاد قدرت در نظام قدیم نبود و تنها محل تمرکز قدرت هم نبود. زمینداران بزرگ، ایلات و روحانیان هم بودند که اعضای هر کدام در دعوا موضعی اتخاذ کردند. ولی هیچکدام اینها، آماج اصلی حملۀ آزادیخواهان نشدند. اعتراض به حکم حکومتی نقطۀ شروع کار بود و از آنجا که دستگاه حکومتی و پادشاه، ضامن اصلی اجرای عدالت بودند و مظهر اراده‌ای که وضعیت نامطلوب را سر پا نگاه داشته بود، آماج حمله شدند. در نهایت، ساختار اولی و حوزۀ قدرت دومی از نو تعریف گشت.

مورد دوم نهضت ملی شدن صنعت نفت است.

گاه ممکن است به نظر بیاید که هدف نهضت ملی شدن صنعت نفت، دوگانه بوده. از یک طرف ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست خارجی، از سوی دیگر، مسئلۀ تثبیت و اجرای برداشت لیبرال از قانون اساسی که تنها تفسیر معتبر آن متن بود و مترادف تحکیم دموکراسی پارلمانی. ولی این دو در امتداد یکدیگر بود. چون همانطور که خود مصدق هم بارها گفت، استقلال لازم آزادی بود و تا وقتی حاصل نمیشد، کوشش برای برقراری دموکراسی در ایران ناکام میماند. جنگی بود که نمیشد در یک جبهه جنگید، هرچند میشد یکی را موقتاً بر دیگری مقدم داشت.

تصور میکنم که در میان این دو خواست که در امتداد هم قرار دارد، ملی شدن نفت، یعنی مبارزه با شرکت نفت، دولت انگلستان و عمال داخلی آنها را میتوان آماج مقدم حرکت مردمی شمرد و بسیج کنند. اصلی نیرو. طرحی که به نهایت برانگیزاننده بود و بسیار از سوی ملتی که از ابتدای قرن نوزدهم، توسط قدرتهای استعماری تحقیر شده بود، پذیرفته بود؛ میتوانست نیرویی عظیم را به میدان بکشد و چنانکه دیدیم، کشید. متوجه شدن لبّ مبارزه به سوی دربار و شاه که در آن زمان رمقی برای برقراری استبداد نداشت، در درجۀ اول به خاطر این واقع گشت که بر سر راه ملی شدن نفت قرار گرفته بودند. البته تحدید امکانات عمل اینها، به نوبّ خود، لازم برقراری

دمکراسی بود و در دستور کار. ولی آن چیزی که باید در وهله اول نابود میشد، اسباب دخالت خارجی بود. هم هدف روشن بود و هم آماج و هر دو درست و کارآمد.

در سالهای چهل تا چهل و دو که سخن نقل شده از مصدق به آن بازمیگردد، داستان صورت دیگری گرفت.

همه میدانیم که جبهه ملی، هم به دلیل فشار بسیار زیاد حکومت و هم به دلیل مشکلات داخلی، نتوانست چنانکه باید، در میدان قدرتنمایی کند و منشأ اثر گردد. در مورد فشار بیرونی که مربوط است به دیکتاتوری و برای همه آشناست، سخنی نمیگویم، بخش داخلی را مد نظر دارم. به تصور من، مشکل اصلی جبهه ملی در این دوران، نداشتن آماج بود، همان چیزی که مصدق به لزوم یافتنش اشاره کرده بود و ملی کردن صنعت نفت را الگوی آن شمرده بود. این بود مقصود مصدق.

در آن شرایط، جبهه ملی کماکان طالب اجرای قانون اساسی بود که هدفی بود کلی و سابقه اش به نهضت‌های مشروطیت و ملی، بازمیگشت. ولی برای اینکه آماجی به مردم عرضه بدارد و بتواند آنها را بسیج نماید و به حرکت وادارد، میباید سیر مخالفت را معطوف به دربار میکرد و ملت را به مبارزه با دیکتاتوری محمدرضا شاهی که ارتباطی به سالهای سی و سی و دو نداشت، فرامیخواند - راه دیگری نبود. ولی جبهه ملی این کار را نکرد و در ابتدای کار، توانی هم برای آن نداشت، البته روشن هم بود که حکومت شدید واکنش نشان خواهد داد. در آن زمان، جبهه ملی منتظر این بود که از طرف پادشاه به تشکیل دولت فراخوانده شود. کار البته به تکرار بازی دوران مصدق میمانست، ولی نه شاه آن شاه ده سال پیش بود و نه جبهه ملی اهرم فشاری مانند خواست ملی کردن نفت، در دست داشت. نه مجلسی بود و نه مطبوعات آزادی و نه فرصتی برای گرد هم آوردن مردم. اسباب کار فراهم نبود و این انتظار، چنانکه میشد حدس زد، بی حاصل ماند. بخصوص که در این میان، امینی با تظاهر به اینکه قصد رفرم دارد و با علم به اینکه نزد شاه، حتماً مقبولتر از جبهه ملی است، به میدان آمد تا نقش دولتی متفاوت و به ظاهر آزادیخواه را ایفا نماید که هیچکدام نبود - خاتمی دستگاه آریامهر.

در این دوران ضعف استبداد، خمینی هم که با انقلاب سفید مخالفت کرد و آماجی برای بسیج مردم بدانها عرضه نمود، شکست خورد. شکست خورد چون خواسته‌هایش برای مردم قابل قبول نبود و در بین گروه‌های سیاسی هم، خارج از حوزة اسلامگرایان، کسی را به سوی خود نکشید. ولی وی

از فرصت دیگری که برای ایجاد تحرک و عرض آماج جدیدی به مردم پیش آمد، یعنی مسئلۀ کاپیتولاسیون در حق مستشاران آمریکایی، به درستی و با موقع شناسی استفاده کرد. متأسفانه، در اینجا هم جبهۀ ملی که بنیانگذارش اولین مقالۀ حقوقی به زبان فارسی را در باب این مسئله نگاشته بود و از مخالفان سرسخت این روش و طرفدار لغو آن بود، ساکت ماند. اینجا هم دلیل سکوت، بی شباهت به مورد مخالفت با شاه نبود. برخی از زعمای جبهۀ ملی و در رأس آنها اللهیار صالح، خواستار دوستی با آمریکا بودند و موضع بی طرفی مصدق را که آن زمان در قالب جنبش جهان سوم، در دنیا گسترده شده بود، عملاً رها کرده بودند. اعلامیۀ یکتنه و معروف صالح در قبول دکترین آیزنهاور که چند سال پیش از آن و در گیر و دار جنگ سرد منتشر شده بود، بسیار روشن بود. خلاصه اینکه جبهۀ ملی، در عمل به این فرصت که میتوانست در مردم حرکت ایجاد کند، بی اعتنایی کرد. در مقابل، خمینی که اصولاً با اساس ملی گرایانۀ کاپیتولاسیون بیگانه بود، از موقعیت بهره گرفت و پرچم مخالفت با آنرا بلند کرد تا برای خود وجهۀ وطنخواهی دست و پا کند. داستان به بازداشت و تبعید او انجامید. آماجی که وی برگزیده بود، در آن زمان، فرصت جذب افکار عمومی را پیدا نکرد، ولی مخالفت با امپریالیسم آمریکا که از آبشخور به کودتای بیست و هشت مرداد سیراب میشد، آینده ای درخشان در پیش رو داشت و روز به روز بر فضای سیاست ایران، بیشتر مسلط گشت. به این ترتیب، موقعیت خمینی به عنوان مخالف شاه، از موضعی ضدآمریکایی و نه ضدتجدد، تثبیت شد و پایۀ بازگشتش به صحنه و در نهایت پیروزیش گشت.

شاید در نهایت بتوان گفت که آنچه جبهۀ ملی نداشت، قصد وارد شدن در مبارزه ای بزرگ بود. در یک جا، نگرفتن موضع صریح و قاطع در برابر شاه و در جای دیگر، مماشات با آمریکا. خلاصه: اجتناب از دردسر و امید راهیابی به رأس قدرت، با نرمش و با نرماندن حریفان. اینطور بود که توصیۀ مصدق به کار بسته نشد و در هیچ بخش داستان، جبهه نتوانست آماجی در خور، به مردم ایران عرضه بدارد. شاید برخی بگویند که امکاناتش را نداشت. ولی اراده ای هم که در جهت فراهم آوردن امکانات عمل کند، از وی دیده نشد. باید گفت که پیشینۀ جبهه هم چنین اقتضاً نمینمود. وجه انقلابی عمل مصدق همیشه در سایۀ اتکای به قانون اساسی و پیشروی تدریجی به سوی هدف، قرار گرفته بود و به نوعی سرمشق پیروانش بود. ولی اینها فراموش کرده بودند که وی از مرجع قدرت نخست وزیری که به پشتیبانی ملت بر اریکۀ قدرت تکیه زده، چنین میکرد نه از موضع ضعف کسی که تازه میخواهد به سوی قدرت

راه باز کند.

مورد آخر، انقلاب اسلامی است که از همه به ما نزدیکتر است و برایمان آشنا تر.

در این مورد هم جبهه ملی، علامت شروع حرکت را با نگارش نامه به شاه، داد. لحن نرم نامه، نباید ما را در اهمیت آن به شک بیاندازد. نکته در این بود که پس از شروع حرکت، خود جبهه ملی از آن عقب ماند. اینجا هم البته نباید عامل بیرونی را که دست و پای جبهه را بسته بود، از قلم انداخت. ولی حرکت، محتاج آماجی روشن و جذاب بود. باز هم نفس درخواست اجرای قانون اساسی که هدف اصلی بود، نمیتوانست به تنهایی کارساز باشد. خوب، چه آماجی میشد در آن زمان و در آن موقعیت سیاسی به مردم عرضه نمود و به حرکتشان واداشت؟ مثل سالهای چهل تا چهل و دو، دو راه موجود بود که البته میشد در کنار هم به کارشان گرفت، چون به هم وابسته بود: یکی شخص شاه و استبدادش و دیگری آمریکا و دخالتهاش در ایران. تفاوت در این بود که هر دو، از پانزده سال قبل، خیلی بیشتر مورد توجه واقع گشته بود و توان بسیجشان افزایش یافته بود. دست جبهه ملی در مورد اولی بسته بود و البته احساس بستگی به غرب دمکراتیک و دوری جستن از شوروی در دوران جنگ سرد نیز، به نوبه خود، نقش ایفا کرد. راه بیطرفی و گزیندن جهان سومی کماکان جذاب نمینمود.

در این فرصت، باز هم خمینی، البته با تصحیح مسیر و کنار گذاشتن شعار ابتدای سالهای چهل، یعنی مخالفت با حق رأی زنان و اصلاحات ارضی که انجام شده بود و دیگر موضوعیت نداشت، هر دو آماج کارساز را از سوی خود پیش روی مخالفان نهاد و دوریش هم از ایران، به وی فرصت داد تا هر دو را به صراحت به همگان عرضه کند و در نهایت، با گرفتن رهبری نبرد علیه این هر دو، پیروز شود تا برسد به هدف نهاییش که برقراری حکومت اسلامی بود. البته اینرا هم اضافه کنم که هدف انقلاب که در عمل، در پشت این دو مانع قرار گرفته بود، به روشنی و به صورت یکسره، معلوم و معین نبود. اینرا البته خمینی که رهبری مبارزه را در دست گرفته بود، در عمل و با خدعه ای که خودش هم بدان اعتراف کرد، از میان راه و تحت عنوان مبهم جمهوری اسلامی، به حرکت انقلابی تحمیل نمود. پیروزی در تعیین و حذف موانع، پیروزی در مرحله نهایی و تعیین نظام جدید را نصیب وی ساخت. مبارزه، بدون هدف یا با نداشتن توافق بر سر آن، ممکن است، ولی بدون داشتن آماج و توافق بر سر آن، ممکن نیست.

برسیم به امروزمان

امروز هم شاهدیم که همه صحبت از هدف مشترک میکنند که ظاهراً قرار است برای همه، برقراری دموکراسی در ایران باشد. این همان هدف اصلی و غایی حرکتی است که باید ما را از شر نظام اسلامی خلاص کند. به عبارتی، بر خلاف انقلاب اسلامی که به قول بسیاری، میدانستیم چه نمیخواهیم، ولی نمیدانستیم چه میخواهیم؛ این بار، میدانیم که چه میخواهیم، ولی نمیدانیم چه نمیخواهیم. مقصودم دو نظام سیاسی نیست که باید به یکدیگر جا بسپارند، این روشن است. هدف نهایی داریم، ولی آماجی که بتوانیم به مردم عرضه کنیم و کانون تمرکز نیروی تخریبگر آنها بکنیم، نداریم. لاقلاً به طوری که برای همه روشن باشد و قبول عام یافته باشد.

میخواهیم رژیم فعلی را از میان برداریم؟ بسیار خوب، ولی نظام سیاسی به خودی خود، گسترده تر و دوجانب تر از آن است که بتوان خودش را در کل نشانه گرفت. نظام سیاسی نامطلوب، همینطوری و مستقیم و طور کلی و یکپارچه هدف قرار نمیگیرد. شاهدیم که به هزار جایش حمله میشود. ولی بخشی، زاویه ای از آن باید مورد حمله واقع گردد که محدود است و آسیب پذیر. باید دید کدام وجه آن است که میتواند بهترین آماج را به ما عرضه بدارد. یعنی روشن باشد، همه فهم باشد، آسیب پذیر باشد، حذفش کاری باشد. خلاصه اینکه بهترین نقطه برای تمرکز حمله، کدام است؟

امروز – مانند مواردی که شمردم – پیروزی ما در گروه عرضه کردن آماجی درست است به ملت ایران. ایرانیان، امروز میجوشند و دائم میپرسند که چه کنیم. باید به آنان پاسخی شایسته عرضه کرد. همینکه رژیم را ساقط کنید کافی نیست. پاسخی دقیقتر از این لازم است، پاسخی که معلوم کند به کجا باید ضربه زد. باید یک نبرد بزرگ ملی به آنها عرضه کرد، چیزی که ابعادش به حرکت در آوردن ملتی را بطلبد.

آنچه بیشترین نیرو را بسیج میکند، نخواستن است، نه خواستن. قدرت را باید در شعار منفی جست که مردم را به هیجان میآورد و نیرو میزاید. نخواستن میتواند بدون خواستن عمل کند چنانکه در انقلاب اسلامی کرد، در جایی که هدف نهایی پشتش نهان شده بود. خواستنی که نخواستنی در پیش نداشته باشد، آنچنان برانگیزنده نیست. سخن شاید چندان مطبوع نباشد، ولی وجه منفی و تخریبی کار نیروی بیشتری میافریند تا سازندگی. مانع را باید به مردم نشان داد تا از سر

راه برش دارند. مبارزه، در درجۀ اول متوجه است به حذف موانع.

این آماج، اختلاط دین و سیاست است در ایران؛ اراده ای که حافظ آن است، از سوی اسلامگرایان و بخصوص از سوی روحانیت ابراز میگردد؛ قدرتی که به خدمت آن گرفته شده، قدرت دستگاه دولت است. این آماجی است در خور که میتواند به مبارزۀ سیاسی مجال بدهد و نیروی ملت را برای این کار بسیج نماید. این آماج به نهایت روشن و ملموس است و در معرض حمله. این اختلاط، همان چیز است که ما نمیخواهیم و باید به همین روشنی بیان کنیم: روحانیت را باید از سیاست بیرون راند. این وجه تخریبی کار ماست، هم راه رسیدن به هدف اصلی است و هم وسیله و واسطۀ رسیدن به آن.

لائسیته، بیان درست و دقیق و قاطع این خواست است. اگر میبینید برخی این اندازه از کلمۀ لائسیته احتراز میکنند و حتی میتوان گفت که از آن وحشت دارند، به این دلیل است که مخالفت و مبارزه با نظام فعلی را با بالاترین غلظت بیان مینماید. اینها در حقیقت از مبارزه میترسند و از آن است که رو میتابند. اگر با حریف طرف نشوید، انتظار شکست خوردنش بیجاست.

اگر در این راه موفق نشویم، تمامی مساعیمان در راه تعیین هدف و تعریف استراتژی و... همۀ این داستانها، بی ثمر خواهد ماند. آنچه کلید پیروزی ماست، شعار لائسیته است. به کمک آن است که خواهیم توانست روحانیتی را که بر قدرت چنگ انداخته است، در کانون فشار مردمی قرار بدهیم و در نهایت از میدان بیرونش برانیم. نیروی ملت را که اول باید به تخریب آنچه که هست، گرفته شود تا نوبت ساختمان آنچه که نیست، برسد، به این ترتیب میتوان برانگیخت و مؤثر کرد. دو وجه مبارزۀ سیاسی را که در ابتدا به آنها اشاره کردم، امروز به این شکل میتوان با هم جمع آورد و تصویر را کامل کرد. لنگ زدن مبارزه، تا به حال ما را از رسیدن به هدف باز داشته است. علاج این علت، با گزیدن و همه گیر کردن خواست لائسیته ممکن خواهد شد.

روزگار شوم مردمان خاورمیا نه

آریوما نیا

اکنون پس از چهار دهه روزی نبوده و نیست که در خاورمیانه تماشاگرِ رویدادهائی شگرف همچون جنگها و شورشها نبوده ایم. پر بیراه خواهد بود که سرآغاز آنرا انقلاب ۵۷ در ایران بدانیم، انقلابی که از پیِ آن ساختاری از اقتدارِ سیاسی بنیاد گذاشته شد که برآستی باید تئوکراتیسمِ شیعی نامیده می شد، نخستین تئوکراسیِ ناب در تاریخِ



دو هزار و پانصد و چند سالهٔ ابران و تنها تئوکراسیِ جهانِ مدرنِ کنونی که در کانونِ آن نهادِ نوزاد و بنیادِ "ولایت فقیه" قرار داشت.

با انقلاب ۵۷ درهای دوزخ بر روی مردم و نسلهای آیندهٔ ایران و خاورمیانه گشوده شد و همزمان و پس از آن زبان و گفتارِ نبردِ قدرتهای سیاسی، مذهبی شد و جنگها، شورشها، کشتارها، ویرانیها و همهٔ تیره بختی ها بنامِ خدا و به نمایندگیِ او روی می داد.

در این میان حتا دولتِ سکولارِ آمریکا نیز در دورانِ بوش و در گفتار او، بسیج و آرایشِ نظامیِ خود را برای جنگ در خاورمیانه، به نامِ خدا خواند. دولتِ سکولارِ اسرائیل هم که همواره کمی تبِ مذهبی داشت، برافروخته تر از پیش از زبانِ مذهبی سود جست تا یادمان نرود که آنها، آنگاه که هنگامه و غوغاگریِ مذهبها بویژه در خاورمیانه در میان باشد، حقِ پیشکسوتی دارند.

ما بدرستی میدانیم که این آشوبِ جنگِ مذهبها همانگونه که همواره در تاریخِ انسان بوده است، درونمایه ای بجز نبردِ قدرتهای سیاسی بسودِ منافع مادی و چیره گی بر منابع انرژی، آزمندی و بیش خواهیِ آنها ندارد و مشیتِ الهی در این میان تنها سخنِ یاوه ای است چه امامِ شیعی، خلیفه سنی، خامِ یهودی و یا کشیشِ ترسائی آنرا بزبان آورند.

آنچه در خاورمیانه روی می دهد پاس نداشتنِ حقِ حاکمیتِ ملت ها و در پناه نبودنِ جانِ گروههای کوچک تر (در پیوند با گروه های بزرگ تر) مذهبی و قومی است که سرنوشتی بجز نابودی، ویرانیِ خانه هایشان، آوارگی و شوم بختی در برابرشان نگشوده اند.

در آنجا نه تنها حقوق و آزادیهای آدمی که حتا جانِ او نیز پیشیزی ارزش ندارد. خاکش نژند، روزگارش شوم و در افق تنها مفاکِ تیره ای به دیده می آید که همچون مارِ سیاهی دهان به فراخی چنان گشوده تا سیه روزانِ بیشتری را به درونِ کام خویش فرو ببلعد. زمانه نیز زبان از نکوهشِ این پلشتی ها فرو بسته و وجدانِ انسانِ مدرن دیریت که در خوابِ مرگواره^۱ خویش فروخته و شرم از دیارشان رخت بر بسته است.

دولتهای کشورهای آمریکا، اسرائیل، عربستانِ سعودی و ایران بیش از دیگر قدرتهای سیاسی برای خوش رقصی هایشان در جشنِ پتیاره جنگ و مرگ و دیوِ آز و کین در خاورمیانه پاسخگویند.

هیچ یک از آنها در پایانِ جنگ ها برنده نخواهند بود زیرا این جنگ ها را پایانی نیست و همه^۲ آنها تنها بازندگانِ ورشکسته ای بیش نخواهند بود.

از چشمِ کسی پنهان نیست که هزینه های تریلیون دلاری این جنگ ها از دست رنج و سفره های مردمی که هر روز فقیر تر و بی نواتر می شوند، ستانده می شود و بسودِ سازندگان و فروشندگانِ جنگ افزارها در آمریکا، اروپا و روسیه می انجامد.

شورش هایی که گهگاه در کشورهای ایران، عراق و لبنان و ... روی می دهد، شورشهای جوانانِ فرو دست، بیکار و گرسنه ای است که از فسادِ ساختاری رژیمهای سیاسی کشورهایشان و ناتوانیِ آنها در اداره ی اقتصادیِ جامعه و گشایشِ دشواریها و برونرفت از بحرانها به ستوه آمده اند.

همه^۳ این جنبشها از یک گونه اند و بنیادِ یگانه ای دارند و اگر جوانانِ عراق و لبنان خواستارِ "گم شدنِ" رژیمِ تئوکراتیکِ جمهوری اسلامی - شیعی از سرزمینِ خود هستند، جوانانِ ایران نیز به همان سان خواستارِ "گم شدنِ" این رژیمِ اهریمنی از سرزمین خود، ایران هستند.

چندی از شعارهایی که هم در خیزشِ دی ۹۶ و هم در خیزشِ چند روزِ گذشته فریاد می زدند اینها بودند: "توپ، تانک، فشفشه - آخوند باید گم بشه" و "مرگ بر خامنه ای" که نمادِ رژیمِ روحانیونِ شیعی است و نه یک شخص که خود نمادِ مذهبِ در حکومت است و "رژیمِ آخوندی نمی خواهیم، نمی خواهیم". آیا آشکارتر از این می توان خواستِ ملتی را بزبان آورد و جای گمانی برای کسی می ماند؟

هنوز کم نیستند ایرانیانی در نیروهای اپوزیسیون، مست از باده ی ضد امپریالیستی پارینه که نگران شعارهای جوانان خاورمیانه در خواست "گم شدن جمهوری اسلامی" هستند و بر این یاوه پای می فشارند که اینها را آمریکا و اسرائیل برانگیخته اند و اگر جمهوری اسلامی - شیعی از منطقه ی خاورمیانه گم شود آمریکا و اسرائیل جای آن را خواهند گرفت.

در دوران جنگ سرد نیز کسانی از هر دو سو بودند که همین مغلطه و یاوه را آنگاه که جوانان آمریکائی خواستار بیرون آمدن نیروهای آمریکائی از ویتنام بودند، سر می دادند که اگر آمریکا از آنجا بیرون رود روس های کمونیست جای آمریکا را پر خواهند کرد و یا اگر روسها از افغانستان بیرون روند، آمریکائی ها بجایشان می نشینند و از اینرو ادامه حضور آمریکائی ها در ویتنام و روسها در افغانستان را موجه می دانستند.

مغلطه دیگر اینکه گفته می شود که رژیم اسلامی - شیعی به خواست دولتهای عراق و حزب الله لبنان و دولت بشار اسد در این کشورها حضور نظامی و اقتصادی و سیاسی دارند و از اینرو نقش ژاندارمی رژیم جمهوری اسلامی - شیعی در منطقه را موجه میدانند.

جوانان و مردم ایران بسیار هوشیارانه در خیزشهای دی ۹۶ و خیزش کنونی بدرستی شعار می دادند و می دهند که "نه غزه، نه لبنان - جانم فدای ایران" و "فلسطین رو رها کن - فکری به حال ما کن" آنها به نیکی دریافته اند که هزینه های حضور رژیم ولایت در منطقه به بهای فقر و گرسنگی مردم ایران انجامیده است.

بنا بر این خواست "گم شدن جمهوری اسلامی - شیعی" از خاورمیانه نه تنها بدرستی پیوندی بنیادی با خواسته های دیگر این خیزشها (پایان دادن فقر و بیکاری و گرسنگی، برقراری دادگری و بدست آوردن حقوق انسانی) دارد که پیوندی بنیادی با خواست مردم ایران هم دارد. پایان دادن به حکومت های دزد و دروغگو و فاسد و ناتوان از اداره ی کشور که فقر و گرسنگی و تیره بختی را برای جوانان سرزمینهایشان به ارمغان آورده اند. حکومت های خاندانی که تو گوئی همچون اشغالگران بیگانه ای سرزمین های خاورمیانه را اشغال کرده اند و بسود آزمندی خاندانهای خویش رفتار می کنند همچون رژیم ولایت امام شیعه در ایران.

جوانان خاورمیانه بدرستی آرامش و دادگری و رفاه و امروزی خوش

نگون و فردائی بری از بیم و پر امید آرزو می کنند.

آنها خاورمیانه ای بدون جنگ و آشوب می خواهند که همه اقوام و مذاهب، جانشان در پناه باشد و با شادمانی و آشتی در کنار هم بزیزند.

آنها خاورمیانه ای می خواهند که در آنجا کشورهايشان هم ارزش دیگر کشورهای پایداری جهان از "حق حاکمیت ملی" برخوردار باشند و هیچ قدرت سیاسی و نظامی نتواند کشورهايشان را نابود کند.

ما باید بکوشیم که همه توش و توان خود را بکار گیریم و جنبشی جهانی و بویژه خاورمیانه ای را بسیج کنیم و نیروهایمان را بسود آشتی همگانی کشورهای منطقه، حق حاکمیت ملی کشورها و پاس داشتن آن از سوی همگان و پشتیبانی از هویت های قومی، مذهبی و فرهنگی (هر اندازه کوچک) مردمان آن و جان پناهی آنها از نو بیارائیم.

ساختارهای اقتدار سیاسی تئوکراتیک، ایدئولوژیک - توتالیتار، خودکامگی اتوریتر و ایلی - قومی و خاندانی - موروثی و یک بار برای همیشه (مادام العمری) تا کنون ساختارهای پوسیده، فسادانگیز و ناتوان از اداره ی جامعه بسود خوشبختی مردمان کشورهايشان بوده اند و پس از این نیز جز سیه روزی و ویرانی و جنگ ها و آوارگی ها چیز دیگری به بار نخواهند آورد.

ما به ساختارهای سیاسی و حقوقی شهروند پایه ی دموکراتیک، لائیک و مدرن نیاز داریم تا هر کشوری در خود، همبستگی ملی خویش را بازیابد و تنومندتر و پایدارتر از همیشه بشکوفد. کشورهایی باشیم که نه دین ها را به سیاست آلوده کنیم و نه سیاست ها را به دین بیالائیم و به آزمون تلخ و جانکاهی که چهار دهه است از سر گذرانده ایم، این آموزه گران را بدست آورده ایم که از آمیزش دین و سیاست، تنها اهریمن زاده می شود. و در بوته چنین آمیغی (دین و سیاست) جز کجاست به بار نمی نشیند.

ما همه وجدانهای شیفته و بیدار، همه دانایان خردورز و روشن اندیش جهان و بویژه خاورمیانه را به یاری، همدلی و همداستانی فرامی خوانیم تا قدرتهای سیاسی کشورهايمان را به بستن پیمانی ناگزیر کنیم که برای همیشه و بگونه ای استوار و پایدار از جنگ ها دوری بجویند و حق حاکمیت ملت ها را در قلمرو سرزمین هايشان پاس بدارند و از آزادی وجدانی شهروندان خود پشتیبانی کنند.

ما می توانیم از تاریخِ نزدیک به چهار سده ی پیشِ مردمانِ اروپا پس از جنگهای سی ساله بیاموزیم و پیمانِ وستفالی را دوباره بازخوانی کنیم. در این جنگ ها که پس از جنبش رفورماسیون مذهبی در ۱۶۱۸ ترسائی میان برخی قدرت های سیاسیِ آنروزِ اروپا درگرفت و سی سال بدرازا کشید نزدیک به ۸ میلیون نفر نظامی و شهری (غیرنظامی) از جمعیتِ اروپا یا کشته و یا ناپدید شدند. تنها در خاکِ آلمان ۵ میلیون نفر در خونِ خود غلتیدند و اگر چه جلوه ی بیرونی آن، جنگِ مذهبی میانِ کاتولیک ها و پروتستان ها می نمود ولیک همانگونه که در باره ی جنگ های خاورمیانه گفته شد، درونمایهٔ این جنگها نیز بر سرِ منابع مادی و گسترشِ سرزمین بسودِ نیروهای سیاسیِ درگیر جنگ بود. در این دوره ی سی ساله جان و مالِ گروه مذهبیِ کوچک تر (کمینه) در سرزمین های گروه مذهبیِ بزرگ تر (بیشینه)، یا اینکه پروتستانها در سرزمینهای کاتولیک و کاتولیکها در سرزمینهای پروتستان، هیچ پناه و پشتیبانی نداشت و شکنجه و کشتار و آوارگی آنها آشکارا و به گستردگی روی می داد که داستانهای شرم آورِ آن سالها تا امروز در یادِ مردم اروپا بجای مانده است.

در چند سالِ پایانیِ جنگ و در آستانهٔ پیمانِ وستفالی در آلمان، برای قدرت های درگیرِ جنگ آشکار شده بود که این جنگها هیچ برنده ای نخواهد داشت و خسته و فرسوده و بازنده و ورشکسته از جنگها، در جستجوی راه برونرفتی از آن با هم به گفت و گو نشستند که در فرجامِ پایانیِ آن بستنِ پیمانی دارای دو ماده شد که بنامِ پیمان وستفالی از آن یاد می کنند.

پیمانِ وستفالی همچنین نخستین خشت پایه ی نظمِ نوین جهانی شد که دو بار، باز هم از سوی قدرتهای سیاسی و نظامی در اروپا پس از سه سده با دو جنگِ جهانی گزند و آسیب دید و در برابرِ تهدید به نابودی قرار گرفت. با اینهمه اگر تا امروز سخن از نظمِ نوینِ جهانی رانده می شود، بایستی سرآغازش را همان پیمانِ ۱۶۴۸ وستفالی دانست.

مادهٔ نخست این پیمان پاس داشتنِ حقِ حاکمیتِ ملیِ دولتها بر سرزمینهای است که در قلمرو آنهاست و مادهٔ دیگر آن جان پناهی و پشتیبانی از حقوق و آزادیِ وجدانی گروه های کمینه ی مذهبی است.

مادهٔ دوم در پیمانِ وستفالی که درونمایه اش مداراگریِ مذهبی است، خود، نخستین جوانه ی آزادیهای وجدانی است که ۲۵۷ سال پس از

وستفالی و در آغاز سده ی بیستم، ۱۹۰۵ در قانون اساسی فرانسه زیر بنیان (اصل) لائیسته و یکی از دو رویکرد آن در کنار رویکرد دیگر آن، جدائی نهاد دین و نهاد سیاست و در پیوند تنگاتنگ با آن گنجانده می شود.

درهای دوزخی را که مردم شیعه (و نه یهودیان تازه مسلمان که شمار اندکی بودند) و بیشترین نیروهای سیاسی ایران در بهمن ۵۷ و فرودین ۵۸ با پذیرش خمینی به رهبری و پشتیبانی از او در بنیادگذاری رژیم تئوکراتیک شیعی هم بر روی نسلهای آینده ی خویش و هم نسلهای آینده ی خاورمیانه گشودند، بایستی بدست همین نسلها برای همیشه بسته شود که اگر چنین نشود، خاورمیانه هرگز روی آشتی و آرامش و شکوفائی نخواهد دید.

آریو مانیا

استکهلم – ۲۱ نوامبر ۲۰۱۹

ترس واقعی نظام ولایت فقیه از چیست؟

احمد پوری

ترس واقعی نظام ولایت فقیه از چیست؟

از "اشرار" یا ارزشهای جدیدیست که جایگزین ارزشهای طبقه حاکم می شوند؟

“بکوشید آنچه به خاطر آن شما را زیر سؤال می برند یک ارزش باشد و نه یک قانون شکنی ساده عصیانگرانه برخاسته از احساسات و هیجانات!”...

خامنه ای می گوید: ما در عرصه جنگهای نظامی، سیاسی، امنیتی دشمن را عقب راندیم!

رهبران نظام تظاهرات کنندگان را اشرار وابسته به خارج از کشور نامیدند!...

فریب جهان قصهٔ روشن است *** سحر تا چه زاید شب آبستن است. (حافظ)

از نظر رهبران نظام هر کسی می تواند مقصر باشد بجز نظام حاکم!... فرض کنیم که جنایتکاران حاکم توانسته اند فعلا جنبش را سرکوب کوب کنند، سئوالی که باید جواب داد این است که پیروزی موقتی طبقه حاکم به چه قیمتی، چگونه و با کدام پیامدها بدست آمده؟ هنوز تا سحر وقت زیاد است... پیروزی نظامی که ستونهایش بر خون جوانان استوار گشته اثبات ورشکستگی و آخرین مراحل سقوط نظام است... نظامی که قربانیان سیاستهای خود را اشرار و مزدوران خارجی می نامد گوشها و چشمهایش را بروی واقعیات جاری بسته است... ناپلئون بدرستی می گوید: با سرنیزه می توان دهن های زیای را بست و خیلی کارها کرد ولی نمی توان بر روی آن نشست و حکومت کرد!...

طرفیت تحمیق توده ها توسط دین ، ایدئولوژی، استطورها و باورهای خردستیز جمهوری اسلامی به پایان رسیده! به همین دلیل به آخرین سلاح خود یعنی دستگاه نظامی و کشتار دگراندیشان و معترضین روی آورده اند!

جنبشهای خودجوش در اکثر شهرهای ایران تازه آغاز شده و جرقه های اولیه آتشفشان خشم توده ها را در سوزاندن ریشه نظام نشان می دهد!

به استثنای دمکراسی همه چیز از جمله اشکال سرکوب و تحمیق جهانی شده!

توالی جنبش ها در ایران و سایر کشورهای جهان علیرغم شدت سرکوب بیرحمانه، نشانه بارزی از ناکارآمدی نظام سرمایه داری در اشکال اسلامی، مسیحی، یهودی، مذهبی و غیرمذهبی است! در تمام کشورهای جهان بطور دائم شکاف میان فقرا و ثروتمندان و حاکمان و قربانیان بیشتر می شود، علیرغم شدت سرکوب و کنترل با توسل به آخرین تکنولوژیهای نظامی و اینترنتی و رسانه ها... جنبشهای خودجوش و قیامهای توده ای در اقاصا نقاط جهان افتان و خیزان در امواج متوالی به میدان می آیند و هر بار قویتر و با تجربه تر از گذشته در مقابل حریف قد علم می کنند!... نظام سرمایه داری ولایت فقیه که

در مقابل تهیدستان و زحمتکشان ایران دنکیشوت وار شمشیر از نیام کشیده اند وعده کشتار و قتل عام "اشرار" را می دهند، در مقابل دستورهای اشرار واقعی یعنی رهبران بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و... برای حذف یارانه های بنزین و غیره برده وار تسلیم مطلق هستند!... نسخه های نئولیبرالی اربان جهان را جهت نابودی اقتصاد ایران و انتقال هزینه ها به گردن تهیدستان مو به مو اجرا می کنند!

منافع آقازاده ها و طبقه حاکم دیگر با راه حلهای "مسالمت آمیز" قابل دفاع نیست! مطالبات قربانیان نظام را با توسل به خرافات و باورهای مقدس مذهبی و گلوله پاسخ می دهند. چاره ای ندارند جز اینکه آنها را اشرار، تروریست، اجنبی، خرابکار، مجرم... بنامند! نظام سرمایه داری در تمام اشکال مذهبی و غیرمذهبی خود با توسل به هر بهانه ای تلاش می کند میلیاردرهای حاکم بر جهان را از مالیات معاف کند، اما کادوهای بخشش مالیاتی میلیاردری را که به شرکتهای چندملیتی داده با وادار کردن توده ها به صرفه جویی بی رحمانه و قطع یارانه ها و سوبسیدهای دولتی و دزدی "قانونی" از جیب زحمتکشان، جبران کند! بی جهت نیست که هر روز بر شکاف بین فقرا و ثروتمندان افزوده می شود! اینجا نه دست نامرئی بازار، نه تصادف، نه دست خدا درکار است! با برنامه ریزی دقیق و حساب شده و دزدی قانونی میلیاردها یورو سرمایه حاصل دسترنج زحمتکشان را به حسابهای بانکی طبقه حاکم سرازیر می کنند! گوگل تنها از طریق دولت هلند از دادن 20 میلیارد دلار مالیات در اروپا در رفته!...

روشن است که چنین الگویی در حال نابود کردن بشریت و سیاره ماست! برای رهایی واقعی از دست دزدها و غارتگران ملی و بین المللی باید هم با ایدئولوژی و باورهای خردستیز مذهبی نظام ولایت مبارزه کنیم و هم با ریشه بی عدالتی ها و فقر رشدیابنده جهانی یعنی نظام سرمایه داری مبارزه کنیم!...

اشرار یا ارزشها؟

چیزی که رژیم را می ترساند این نیست که مشتی اشرار، تروریست، اجنبی، خرابکار، مجرم... به مبارزه با رژیم برخاسته اند، آنها بهتر از هر فردی می دانند که صدها هزار جوان جان برکف به میدان آمده اند تا الگو و تجسم بخش انسجام میان گفتار و کردار یا تئوری و عمل باشند! آنچه ترس آور و نابخشودنی است، همین است!... چیزی که واقعا مورد حمله واقع می شود نه اشرار، بلکه ایده ها و ارزشهای نوینی هستند که جایگزین ارزشهای طبقه حاکم می شوند و در شدت و وسعت انتشارشان دیگر قابل کنترل نیستند! ارزشهای نوینی که آینده

ارزشهای طبقه حاکم را به گذشته و گورستان تاریخ ختم می کنند! ... آنها قدرت ایده ها و ارزشهای نوین را می شناسند. ضدیت با اندیشه های عدالت خواهانه، انسان محور، طبیعت محور و سوسیالیستی بی جهت نیست و میدان واقعی مبارزه است که بنام ها و بهانه های مختلف توسط دولت‌ها به پیش می رود! طبقه حاکم برای تداوم حکومت خود تلاش می کند هر وضعیت بحرانی را به فرصتی برای سرکوب و کنترل بیشتر توده ها تبدیل کند. و ما باید آنرا به فرصتی برای دامن زدن به مقاومت خلاق، خودسازماندهی در اشکال متنوع و ضروری، ارتقاء آگاهی، گسترش همبستگی، تحکیم درجه پیوند توده ها، ... تبدیل کنیم. این مهمترین موضوع رقابت و چالش بین دشمن سرکوبگر و انقلابیون و توده های زحمتکش است...

دگماتیسیم و شیطان سازی از دشمن راه حل نیست!

هیچ انقلابی با الگوهای از پیش آماده و تعیین شده به پیش نمی رود... تحمیل الگوها و اشکال سازماندهی فرمالیستی به جنبش های خودجوش مردمی نه یک راه حل، بلکه سد و مانع است... باید ابتکار عمل و درجه پیوند و همبستگی توده ها را در میدان مبارزه مشخص تقویت کرد... اشکال متنوع مبارزه را در رابطه با حفظ امنیت، گسترش شرکت و حمایت فعال توده ها و تضمین تداوم مبارزه در سطوح مختلف، انتخاب کرد...

اتهام اشرار به معترضانی که برای بدست آوردن مینیمومهای زندگی انسانی دست از جان شسته اند، جنایتکاران را نجات نخواهد داد! آنها شریفترین انسانهای زحمتکشی هستند که حتی ماه ها و سالها بدون دریافت حقوق و دستمزد کار کرده اند! خواهان دستمزدهای عقب افتاده یا کاری شرافتمندانه برای تضمین مینیمومهای زندگی انسانی هستند!... تمامی دولتهای دیکتاتور چه در ایران، چه در اروپا و آمریکا جهت انحراف افکار عمومی از ریشه مسائل، نیازمند تولید دائمی دشمنانی شیطان صفت هستند تا با ضعفهای نظام روبرو نشوند و آنرا به دشمنان شیطان صفت نسبت دهند!... از آنجائیکه شیطان را از تمامی صفات انسانی لخت کرده اند، پرواضح است که زمنیه را برای هرگونه سرکوب جنایتبار آماده کرده اند!...

رهبران آمریکا هم به مدت بیش از 70 سال تمامی ضعفهای نظام و هر چیزی را که درک نمی کردند یا از آن می ترسیدند، با برچسب کمونیسم مشخص می کردند!... تئوریسین های نظام سرمایه داری سرمست از باده پیروزی در جنگ سرد تا دیروز فتوای پایان تاریخ و ابدی بودن نظام سرمایه را در جهان منتشر می کردند. طنز تاریخ آنجاست که نظام سرمایه داری بدون داشتن رقیب ایدئولوژیک و دشمن شیطان

صفت، اکنون با هیچ طرفندی قادر به پنهان کردن ضعفهای ساختاری و درونی اش نیست! در تمام کشورهای جهان توده ها علیه فقر و بیکاری و بی عدالتی... بپاخواسته اند و آغاز فروپاشی ارزشهای نظام سرمایه داری را در مقابل چشمان جهانیان رقم می زنند... بدون درک ارتباط و ریشه تمامی جنبشهای کشورهای دیگر امکان رهایی و آزادی واقعی میسر نیست! بی جهت نیست که مردم ایران از زمان مشروطیت تا حالا علیرغم دادن میلیونها جانباخته راه آزادی تنها به تعویض دیکتاتورها نایل شده اند!... ولایت فقیه یکی از اشکال نظام سرمایه داری در لباس اسلامی است که خود را با نسخه های نئولیبرالی سازگار کرده! انواع دیگر اینگونه حکومتهای دیکتاتوری مذهبی عبارتند از: عربستان، مصر، اسرائیل،... و سایر کشورهای افریقایی، اما انواع سکولار و غیرمذهبی آن در کشورهای اروپا و امریکا است!...

مسئله دیگر پیش گویی فروپاشی نظام جنایتکار، و آنالیز و اثبات ضرورت براندازی آن نیست! اینها دیگر رویاهای لذت بخش دوردست نیستند، مسئله زمان رخداد و چگونگی وقوع آن و کیفیت آماده شدن پرشور و گسترده و هوشمندانه توده ها برای رویارویی با رخدادی است که به ضرورت اجتناب ناپذیر تبدیل شده.

مسئولیت تاریخی ما

غارتگران جهان به این دلیل توانسته اند براریکه قدرت باقی بمانند که بدلائل مختلف توانسته اند ما را از مبارزه و رویارویی با طبقه حاکم ناامید و ناتوان کنند! یا ما مسئولیت تاریخی خود را ایفا کرده و از این بحرانها بعنوان فرصتی برای تحقق رویاهای انسانی و ساختن جهانی بهتر استفاده می کنیم، یا ما بر اثر نظاره گری و بی عملی، فرصت سرکوب جنبش توسط طبقه حاکم را فراهم کرده و اجازه میدهیم با مدیریت بحران، و تبدیل بحران به وسیله ای برای تداوم حکومت، فروپاشی خود را به تعویق بیندازند یا تا خیزش موج عظیم اعتراضات دیگر غیرممکن کنند!

در حقیقت زمانیکه تمدنی شروع به فروپاشی می کند، چه از نوع اسلامی یا سرمایه داری سکولار آن، رشد ارزشها و تمدن جدید را در درون خود پرورده... در اقصا نقاط جهان ما شاهد قیام توده های ناراضی و اضمحلال و فروپاشی نظم کهنه و فرسوده نظام سرمایه داری هستیم. نظام سرمایه داری در شکل ولایت فقیه در ایران یا در شکل سکولار در فرانسه و امریکا و اروپا و... در رویارویی با اعتراضات توده ها، نه از طریق اصلاحات ساختاری و یا جزئی و محلی، بلکه از طریق سرکوب قربانیانش به نجات خود دل بسته! بی جهت نیست که اروپا و امریکا

بجای حل ریشه ای مسئله پناهندگی به برپا کردن دیوارهای مرئی و نامرئی تودرتو و سرکوب خشن و بی رحمانه روی آورده اند! درست به همین دلیل باید فضا را برای نوزایی و تولد ارزشهای نوین آماده کنیم... نظام نوینی که بر بالاترین دستاوردهای نظم کهن و ارزشهای جدید استوار خواهد شد!...

هرچند که پروسه جان کندن نظم کهن آغاز شده، اما هنوز قدرت براه انداختن انواع جنگهای بزرگ و منطقه ای و جهانی و حتی نابودی منابع و بشریت را دارند!

این روزها زحمتکشان، زنان، جوانان، کارگران، بیکاران،... با شرکت در تظاهراتها در خیابانها نه با انگشتان دست خود که پاهای خود رای می دهند! سکوت و بی عملی ما در حقیقت همراهی با جنایتکاران سرکوبگر است!...

حق انتخاب با شما قربانیان نظام حاکم بر جهان است! یا ما با آگاهی، اتحاد و همبستگی موفق می شویم آنها را از اسب قدرت پائین کشیم، یا آنها با سازماندهی تفرقه و سرکوب ما، تا مدت نامعلومی بردگی و غارت و استثمار ما را عملی می کنند!

برای پیروزی در تمام مراحل مبارزه باید حداقل به سه اصل بنیادی زیر وفادار باشیم.

یک: مبارزه علیه کلیت نظام حاکم و هرگونه باورهای خردستیز.

دو: مبارزه علیه هرگونه وابستگی و مزدوری به کشورهای دیگر.

سه: مبارزه علیه هرگونه جنگ افروزان و بحران آفرینان داخلی و خارجی.

احمد پوری

(هلند) 22 - 11 - 2019

تروریست های حاکم بر ایران

درنده تر و بیرحم تر از هر اشغالگری هستند!

منوچهر تقوی بیات

اشغالگران خارجی در یک کشور می دانند که صاحب کشوری که اشغال کرده اند نیستند، آن ها حقوق مردمان صاحب خانه را همیشه در نظر دارند، اما تروریست های حاکم بر ایران خود را صاحب اختیار همه ی مردمان و ثروت های ایران می دانند. بیشتر این آدمکش ها خود فروختگانی هستند که در ایران متولد شده اند، در ایران بزرگ شده اند، به زبان



فارسی سخن می گویند، خود را مسلمان و شیعه می دانند و به نام دین و صاحب اختیار کشور، هر جنایتی را انجام می دهند. خمینی، رفسنجانی، بهشتی، خاتمی، خامنه ای با خدعه و دروغ و تقلب به کشورما تسلط پیدا کردند و بیش از چهل سال است از هیچ جنایت و خیانتی در ایران فروگذار نکرده اند. در کشور ما که آزادی سیاسی و اجتماعی نیست، حزب و روزنامه ی آزاد وجود ندارد و افزون بر همه ی این ها حاکمان هیچ گونه مشروعیت قانونی ندارند. خامنه ای و روحانی و باندهای جنایتکارزیر فرمانشان با امکانات کشور ما و به نام مردمان میهن ما خود را صاحب اختیار ایران می نامند و در مجامع بین المللی ادعای نمایندگی ملت ایران را می کنند.

تروریست های حکومتی با تجهیزات کامل جنگی مردمان بی گناه ما را در شهرهای سراسر کشور قتل عام می کنند. ده ها شهر و صدها نقطه ی ایران غرق آتش و خون شده است، آدمکشان حکومت اسلامی به زن و مرد، پیر و جوان و حتا کودک هم رحم نمی کنند. از بهمن ماه ۱۳۵۷ تا کنون حکومت اسلامی هر صدای حق طلبانه ای را در گلوی هم میهنان ما خفه کرده است. ترکمن صحرا را به خاک و خون کشیدند، در کردستان به صورت سرزمینی اشغال شده، کشتار هم میهنان کرد ما ادامه دارد. بلوچستان و نقاط محروم جنوب شرقی ایران نه تنها به آبادانی نرسیده است بلکه دائما سرکوب شده است. تهران، شیراز، اهواز، کرمانشاه، سنندج، تبریز و دیگر شهرهای ایران به صورت شهرهای اشغال شده در زیر آتش نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی قرار گرفته است. از فردای انقلاب بهمن ۵۷ تا به امروز آزادی های سیاسی اجتماعی محدود تر شده است. هر بار نیز مانند این روزها درجایی

اعتراضی شده است به شدت مزدوران حکومت اسلامی مردم را به شدت سرکوب کرده اند. هرگاه که مردمان میهن ما مانند تظاهرات دانشجویان در تهران و تبریز و دیگر شهرهای ایران در تیرماه ۱۳۷۸ و یا تظاهرات سراسری در شهرهای کشور در تابستان ۹۷ و خرداد ۱۳۸۸ به گرانی، دزدی سران حکومت و نبود آزادی سیاسی و اجتماعی اعتراض کرده اند با کشتار و ضرب و شتم و زندان روبرو شده اند. مهندس مهدی بازرگان و پیروانش، ملی - مذهبی ها و پیروان دکترعلی شریعتی نقش مهمی در پیروزی خمینی و نیروهای سرکوبگر اسلامی در تاریخ ایران داشته اند. این نیروهای اجتماعی - اسلامی، در اجباری کردن حجاب زنان، ستم بزرگی به زنان ایران روا داشته اند و باید در پیشگاه تاریخ پاسخگوی گناهان خود باشند. ویکی پدیا به زبان فارسی می نویسد: «... با گذشت التهابات روزهای اول و استقرار و تحکیم پایه های حاکمیت جدید، دستوری که قرار بود در نخستین روزها اجرایی شود، با کمی تأخیر در ۱۶ تیرماه ۱۳۵۹، از سوی شورای انقلاب به ریاست ابوالحسن بنی صدر تصویب و از سوی اکبر هاشمی رفسنجانی ابلاغ شد: «**خانم ها بدون پوشش اسلامی حق ورود به ادارات را ندارند.**» برپا کنندگان جمهوری اسلامی نیمی از جمعیت کشور یعنی زنان را از حقوق انسانی شان محروم کرده اند و هر ستم و ناروایی را بر آنان روا داشته اند. زنان و دختران را هر روز به بهانه بدحجابی در زندان ها مورد تجاوز و شکنجه قرار داده و می دهند.

تروریست های حاکم بر ایران در خیابان ها، در زندان ها مردمان میهن ما را با گلوله هایی که از پول ایرانیان تهیه کرده اند می کشند و سران کشورهای جهان سرمایه داری نیز با آنان همدلی و همراهی می کنند. این آدمکش ها در پاریس عبدالرحمان برومند و شاپور بختیار و بسیاری دیگر را کشتند. ترور قاسملو و یارانش در وین پایتخت اتریش صورت گرفت. صادق شرفکندی و همراهانش را در برلین و کاظم رجوی را در ژنو کشتند. فریدون فرخزاد را در شهر بُن در آلمان با چاقو تکه تکه کردند. ترورهایی در کشورهای اسکاندیناوی و دیگر کشورهای جهان انجام دادند تا صدای آزادیخواهی مردمان ما را حتا در خارج از ایران هم خفه کنند.

اعتراضات و شورش های امروزی ادامه ی انقلاب ناکام مشروطیت در ایران است. هنوز انقلاب مشروطیت در ایران مستقر نشده بود که ژنرال آیرون ساید فرمانده کل نیروهای انگلیسی در ایران سرکردگی نیروهای قزاق را به رضاخان سپرد و او نیز با راهنمایی اردشیر ریپورتر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به انجام رساند. دیکتاتوری رضا خان و

پس‌ر ۵۸ سال ایران را از رشد سیاسی و اجتماعی باز داشت. در کشوری که آزادی نباشد، احزاب سیاسی اجازه فعالیت نداشته باشند ممکن است ساختمان و جاده ساخته شود اما افکار اجتماعی و سیاسی رشد و پرورش نمی‌یابد و کشور عقب مانده باقی می‌ماند. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اعتراضات اجتماعی سیاسی برای کسب آزادی سیاسی و بر ضد دیکتاتوری پهلوی بالا گرفت و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ به وقوع پیوست.

به گواهی تصویرهایی که بر روی شبکه جهانی اینترنت هست و به گواهی تصاویر و گزارش‌های مطبوعات بزرگ جهان مانند تایمز لندن، لوموند، فیگارو، واشنگتن پست و... تا پیش از بهمن ۱۳۵۷ انقلاب ایران کاملاً آزادخواهانه، سراسری و ملی بود. از روز ۱۲ بهمن که خمینی به ایران بازگشت با عوام فریبی و خدعه و حقه بازی سکان انقلاب را بر ضد خواست و منافع ایرانیان به بیراهه کشاند. او با عبارت فریبکارانه‌ی؛ "... رأی به جمهوری اسلامی بدهید، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد..." که کسی معنا و محتوای آن را نمی‌شناخت، ملت ایران را فریفت. جمهوری اسلامی با اعمال خشونت، کشتار و جنگ روح و روان مردم را چنان بیمار و آزرده کرده است که بی تفاوتی و فساد بر بیشتر قشرها و صنف‌های ملت ایران مسلط شده است. در این سال‌هایی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم شده است فقر، فحشا، اعتیاد، ویرانی و نابسامانی ایران را فراگرفته است. قیمت یک نان سنگک که پیش از انقلاب اسلامی ۵ ریال بود، امروز بیش از ۹۲۰۰ ریال است (تا آن هنگام که این مقاله را می‌خوانید معلوم نیست تا چه اندازه گران تر خواهد شد؟) یعنی هر ایرانی برای هر نان سنگک ۱۸۴۰ (۱۸۴۰ = ۵:۹۲۰۰) برابر هزینه می‌پردازد. به این معنا که اگر یک نان سنگک را ۱۸۴۰ تکه کنیم یک تکه از آن (به اندازه ۵ ریال) به مردم می‌رسد و ۱۸۳۹ تکه‌ی آن را آخوندهای حکومتی به غارت می‌برند. این دزدی‌ها و گرانی‌های افسارگسیخته سقوط حتمی حکومت اسلامی را به دنبال خواهد داشت و سرنوشت خامنه‌ای و سران حکومت اسلامی نیز چه بسا بدتر از سرنوشت قذافی و صدام حسین خواهد بود.

برای حکومت اسلامی و آخوندها جنگ نعمت است زیرا علاوه بر آن که جوانان فعال و آینده‌ساز ایران را در زندان‌ها و خیابان‌های شهرها می‌کشند، هزاران هزار از جوانان ما را بی‌سر و صدا و به نام اسلام در جبهه‌ها می‌کشند و هر صدای اعتراضی را نیز خفه می‌کنند. افزون بر چند صد هزار کشته‌ای که ایران در جنگ ایران و عراق از دست داد به طور دائم و هر روزه جوانان ما را در لبنان، سوریه، عراق و یمن به کشتن می‌دهند و خانواده‌های باورمند به

حکومت اسلامی نیز اعتراضی نمی کنند چون فرض براین است که آن ها در راه اسلام و میهن اسلامی کشته شده اند. چنین فریب جنایت کارانه ای در تاریخ جهان بی سابقه است.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم – دوم آذر ماه ۱۳۹۸ خورشیدی برابر با ۲۳ نوامبر ۲۰۱۹ میلادی